

زبان‌سری - ایران

مقدمه

بحران کنونی افغانستان و آثار زیانبار آن برای ایران، به ویژه در رابطه با امنیت مرزها و سرزمین های مرزی خاور ایران، یک بار دیگر این هشدار را می دهد که موضوع مرزهای کشور و سرزمین های مرزی ایران، موضوعی است که باید پیش از بروز هرگونه بحران جدی با دقت و ممارستی فراوان مورد مطالعه قرار گیرد. فروپاشی نظام جهانی دو قطبی از یک سو و تلاش های نو برای شکل دادن به یک نظام جهانی نو، از سوی دیگر، باعث آن شده است که «هویت ملی» و «ساختار سرزمینی و مرزی» بار دیگر به صورت مسائلی مبرم و حیاتی مطرح شود. این دگرگونی ها در جهان ژئوپولیتیک و آثار آن بر ساختارهای سیاسی سرزمین ها و مرزها، به ویژه در ماورای مرزهای شمالی ایران، هشدار دیگری است به جدی دانستن مطالعه گسترده و ژرف مرزها و سرزمین ها. کشورهای جدا شده از شوروی پیشین در همسایگی ایران، همانند جمهوری آذربایجان، در تلاش شکل دادن به یک هویت ملی مستقل و شخصیت کشورهای تازه هستند که تلاشی قابل درک است. به همان اندازه نیز قابل درک خواهد بود اگر ما متوجه باشیم که این کشورهای تازه تاسیس در تلاش شکل دادن به هویت ملی و شخصیت مستقل خود به عنوان یک کشور، مفاهیمی را پیش کشیده و یا پیش خواهند کشید که ساختارهای

مرزی و سرزمینی موجود را تهدید خواهد کرد. این شرایط هنگامی جدی تر و تهدید کننده تر خواهد شد که برخی سیاست های فرامنطقه ای هدف آسیب رسانی به ایران را در پوشش یاری دادن به این کشورهای تازه تاسیس شده پنهان نمایند.

از این رو، مطالعه و شناخت مرزها و مسائل و مشکلات مرزها و سرزمین های مرزی به صورت ضرورت، اجتناب ناپذیر در آمده و باید در اولویت ویژه ای از هدف های مطالعاتی کشور قرار گیرد. تا کنون، متأسفانه بروز بحران، یگانه عامل یا دلیل اصلی تشویق کننده ایران به مطالعه مرزهای بحران زده بوده است و این خود نقصان بزرگی محسوب می شود. به دلیل بحران بوده است که ما امروز با مرزها و مسائل مرزی خود با عراق و مرزهای دریایی و جزیره های خود در خلیج فارس آشنایی نسبتاً خوبی داریم. این وضع، یعنی منتظر بحران ماندن تا بهانه مطالعه مرزی حاصل آید، نباید ادامه پیدا کند. دست روی دست گذاردن و منتظر بحران ماندن تا مطالعات مرزی و سرزمینی توجیه شود، کار ساز نخواهد بود. اگر مرزهای خاوری ایران به موقع مطالعه و مسائل و مشکلات مربوط به آن و مربوط به تاریخ روابط مرزی ما و دو همسایه خاوری مان از پیش شناخته می شد، بدون تردید سیاست خارجی ما در رابطه با سرزمین های ماورای مرزهای خاوری ما جهت گیری های دیگری می داشت؛ اگر از پیش با هیدروپولیتیک یکصد ساله افغانی در رابطه با سیستان ایران آشنایی ژرف و گسترده ای داشتیم، ای بسا جهت گیری های سیاسی ما در بازی های ژئوپولیتیک منطقه ای شکل موثرتری پیدا می کرد؛ اگر چنین مطالعات مرزی موثری وجود می داشت، شاید این درایت و پیش بینی حاصل می آمد که مشکلات ما با همسایه بحران زده خاوری قابلیت آن را در خود دارد که در آینده حادثه از مشکلاتی بشود که ما در گذشته و حال با عراق در همسایگی باختری خود داشته و هنوز داریم.

پیش از پرداختن به مقاله اصلی که اساساً بحثی است در چگونگی پیدایش مرزها و مسائل مرزی ایران و دو کشور پاکستان و افغانستان، شایسته است این آگاهی حاصل شود که مرزسازی های بریتانیا در منطقه آسیای مرکزی و جنوبی در پایان قرن نوزدهم و سر آغاز قرن بیستم، زمینه را برای اختلافات و کشمکش های سیاسی دایمی میان افغانستان و پاکستان فراهم آورده است.

در این زمینه، دو مورد شایان توجه است. نخست اینکه سرهنگ مک ماهون، افسر امپراتوری هند بریتانیا که در سر آغاز قرن بیستم مأمور حکمیت مرزی میان ایران و افغانستان در بخش سیستان بود، در سال ۱۹۰۳ میلادی ضمن ترسیم مرزهای خشکی منطقه، نه تنها قطعاتی از سرزمین های خاوری بلوچستان ایران را ضمیمه امپراتوری هند بریتانیا (پاکستان کنونی) کرد، بلکه قطعه ای از بخش شمالی این سرزمین ها در شمال کلات را به قلمرو افغانستان افزود. زمینه این اقدام مک ماهون را سرهنگ هلدیچ در تقسیمات سرزمینی و مرزی سال ۱۸۹۵ بلوچستان شمالی فراهم ساخته بود. این برخورد ویژه مرزی از سوی بریتانیا زمینه ای را فراهم آورده است که دولت پاکستان از تاریخ تاسیس مورد توجه قرار داده و با طرح ادعای مالکیت بر هر آنچه بلوچستان خاوری نامیده می شود، این قطعه

را نیز از آن سرزمین خود به شمار آورد.

دوم اینکه قرارداد ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ مرزی که از سوی دیوراند انگلیسی تهیه و رسمیت یافت مرزهای افغانستان را از واکخان در خاور تا ملک سیاه کوه در باختر به گونه ای ترسیم کرد که بخش مهمی از سرزمین پشتونستان در ورای مرزهای تعیین شده تا کرانه های رود سهند عملاً به امپراتوری هند بریتانیا (پاکستان کنونی) واگذار گردید. این اقدام هند بریتانیا مورد اعتراض افغانستان قرار گرفته تا آنجا که نمایندگان سرزمین یاد شده در ۳۱ اوت ۱۹۴۹ که روز پشتونستان خوانده شد، استقلال خود را نسبت به پاکستان اعلام کردند. دو ماه پیش از آن تاریخ، پارلمان افغانستان قرار داد دیوراند را همراه دیگر قرار دادهای امضاء شده با هند بریتانیا ملغی اعلام کرد و این اقدام اختلاف سرزمینی گسترده ای را میان پاکستان و افغانستان دامن زد که هنوز هم ادامه دارد. بی مورد نخواهد بود اگر فرض بر این گذارده شود که به دلیل اختلافات سرزمینی مزمین میان پاکستان و افغانستان، سیاست های کنونی پاکستان در افغانستان هدف گسترش جنگ داخلی در آن کشور و تجزیه افغانستان را پیگیری می کند. پاکستان هنگامی طالبان را بوجود آورد که مجاهدین افغانی نیروهای اشغالگر خارجی را سرنگون ساخته و مشروعیت حکومت بر افغانستان را به دست آورده بودند.

پشتیبانی گسترده پاکستان از طالبان که جملگی از پشتون ها هستند در ادامه جنگ داخلی علیه حکومت مشروع و قانونی افغانستان نمی تواند هدفی جز تجزیه افغانستان داشته باشد؛ شاید به این امید که پشتونستان تجزیه شده از افغانستان موجودیتی ضعیف و نیازمند به حمایت دایمی پاکستان داشته باشد و بی بهره از شرایطی که بتواند آزاد سازی پشتونستان اشغال شده از سوی پاکستان را احیاناً هدف خود قرار دهد.

مرزهای شرقی ایران

موضوع مرزهای شرقی ایران، وجه بروز جغرافیایی یک روند طولانی از رقابت های سیاسی دو قدرت منطقه ای یعنی ایران و بریتانیاست. از لحاظ تاریخی مرزهای شرقی ایران تا اواسط قرن نوزدهم میلادی از یک حد و حدود جغرافیایی کاملاً مشخص برخوردار نبوده است. این حوزه از مرزهای ایران با توجه به ضعف یا قدرت مقامات مرکزی ایران در هر برهه از زمان در پهنه حوزه آسیای مرکزی در نوسان بوده است. گاهی نقاطی چون کابل و یا خطه ای که اینک شمال هند محسوب می شود را در خود داشته است و گاهی نیز مراکز چون بخارا، سمرقند، مرو، خیوه، بلخ و هرات^۱ که هرکدام به عنوان نمادی از مدنیت در فرهنگ و ادب ایران جا و مقام خاصی دارند.

در ادوار بعد از اسلام که هر یک از خاندان های حاکم در یک چارچوب قلمرویی متفاوت از دیگر خاندان ها حکمروایی می کرده اند، این نوسانات تاریخی در حوزه شرقی ایران، نمود آشکارتری یافت.

با شکل گیری امپراطوری صفوی، ایران بخش مهمی از قلمرو پیش از اسلام خود را باز یافت که از لحاظ جغرافیایی به قلمرو ایران در دوران ساسانیان نزدیک بود. در شرق با آنکه دولت صفوی موفق شد که حاکمیت ایران را بر آسیای مرکزی اعاده کند، ولی با این حال مراکز جغرافیایی و سیاسی چون کابل و هرات توانستند تا حدودی در چارچوب اقتدار جدید، استقلال خویش را حفظ کنند. با شورش طوایف افغان که نه به عنوان نیرویی بیگانه بلکه یک حرکت شورشی از درون، اصفهان را مورد هجوم قرار دادند، دوران حکمروایی صفویه به پایان رسید. دولت نادرشاه افشار که نه فقط قلمرو سنتی ایران را در شرق اعاده کرد، بلکه حوزه نفوذ آن را تا حدود شبه جزیره هند نیز گسترش داد، شورش طوایف افغان را سرکوب کرد.

کشته شدن نادرشاه افشار در ژوئن ۱۷۴۷ مصادف شد با اقتدار امپراطوری بریتانیا در هند. رقابت های حاصل از شکل گیری این قدرت جدید با دیگر قدرت های اروپایی به ویژه روسیه به تحولاتی میدان داد که در نهایت به زوال اقتدار ایران بر آسیای مرکزی منجر شد.

تقسیم خراسان، سیستان و بلوچستان

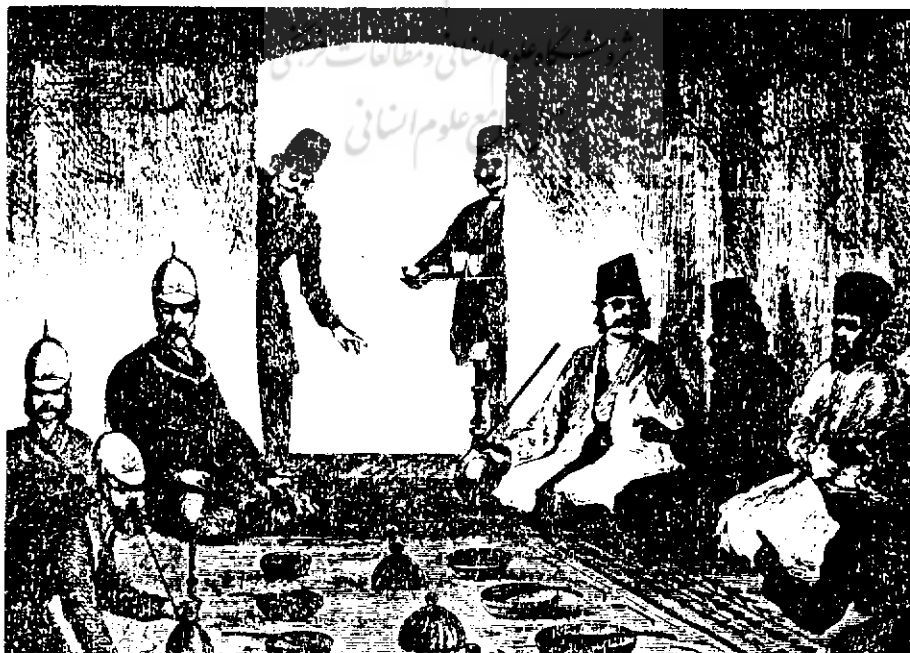
در پی کشته شدن نادرشاه، واحدهای افغانی و ازبک سپاه او تحت فرمان نورمحمدخان و احمدخان ابدالی رو به جانب قندهار آوردند و بر آن شدند از هرج و مرج موجود استفاده کرده و پایه های حکومت خویش را پی ریزی کنند. بدین ترتیب احمدخان ابدالی که به رهبری این حرکت انتخاب شده بود. عنوان پادشاه افغانستان یافت. امیرعلم خان اول، بزرگ خاندان خزیمه و یکی دیگر از فرماندهان سپاه نادری و حاکم امیرنشین قانات نیز مشهد و هرات را فتح کرد که هر دو از کرسی های مهم خراسان محسوب می شدند. این دگرگونی ها باعث شد که حوزه اقتدار امیرنشین خزیمه تا بدانجا گسترش یابد که خراسان و سیستان و بلوچستان را نیز در بر گیرد. احمدخان ابدالی در پی اطلاع از این تحولات از پیشروی به سوی هند منصرف شده و روی به جانب خراسان نهاد. هرات پس از یک مقاومت سرسختانه سقوط کرد و نیمه شرقی خراسان به تصرف نیروهای ابدالی درآمد. امیرعلم خان در تدارک یک لشکرکشی دوباره بود که در ۱۷۴۹ به دست یکی از کسانش کشته شد^۱.

در اوائل قرن نوزدهم، هرات از نو به عنوان یکی از حکومت نشین های نسبتاً مستقل در حوزه قلمرو ایران قرار گرفت. در این سال ها حکمرانان ایرانی هرات رشته شورش هایی را آغاز کردند؛ هنگامی که کامران میرزا در ۱۸۲۹ خود را پادشاه هرات خواند و به مداخله در امور سیستان پرداخت، محمدشاه قاجار نیروهایی را بدانسوی اعزام داشت و هرات را در محاصره گرفت. وقتی که دوست محمدخان امیرکابل با امتناع از مداخله «در امور داخلی ایران» حاضر نشد به یاری کامران خان بشتابد، وی از سرجان مک نیل وزیر مختار بریتانیا در تهران تقاضای کمک کرد. مک نیل که در بهار ۱۸۳۸ با قطع روابط ایران و انگلیس، تهران را ترک گفته بود به لُرد پالمستون توصیه کرد که به

مداخله در افغانستان اقدام کند. مک نیل، در توضیح دلایل چنین مداخله ای نوشت «سقوط هرات موقعیت ما را در افغانستان از بین خواهد برد و تمام آن کشور یا تقریباً تمام آن را تحت نفوذ روسیه و ایران قرار خواهد داد»^۲. حکومت بریتانیا در هند بر اساس توصیه مک نیل ناوگان را به خلیج فارس فرستاد و جزیره خارک را تصرف کرد. این اقدام همراه با ابراز مجدد وفاداری از سوی کامران میرزا نسبت به تاج و تخت ایران مانع از ادامه محاصره و سقوط هرات شد.

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۵۵، صید محمد خان حاکم ایرانی هرات به دست معاونش نایب عیسی خان کشته شد. نایب عیسی خان نیرویی نیز به سوی سیستان گسیل داشت. به دستور میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت ایران، نیروهای ایرانی به فرماندهی شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در آوریل ۱۸۵۶ هرات را فتح کردند و در نوامبر همان سال دولت بریتانیا به ایران اعلان جنگ داد و تعدادی از بنادر و جزایر ایرانی خلیج فارس را تصرف کرد.

ناصرالدین شاه قاجار مجبور شد بر اساس معاهده مارس ۱۸۵۷ پاریس با دولت بریتانیا صلح کند. ماده ششم این عهدنامه راه را بر جدایی رسمی هرات و تقسیم نهایی خراسان هموار ساخت. در بخش اول این ماده آمده بود که: «شاهنشاه ایران راضی می شود که ترك بکند کل ادعای سلطنتی را به خاگ و شهر هرات و ممالک افغان...»^۳. علاوه بر این، معاهده پاریس زمینه شکل گیری مرزهای شرقی ایران را فراهم ساخت. در بند آخر ماده ششم آمده بود «در صورت ظهور منازعه فی ما بین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان، دولت ایران تعهد می کند که اصلاح آن را رجوع به اهتمامات دولت انگلیس نماید و اقدام به جنگ بکنند مگر در صورتی که اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مثمر واقع نشود...»^۴.



در پی این تحولات، هرات خود را یک ایالت مستقل اعلام کرد و تا سال ۱۸۶۲ که دوست محمدخان امیر کابل به سوی قندهار و هرات پیشروی کرد و بنای مداخله در سیستان گذاشت نیز، استقلال هرات محفوظ ماند. ولی با این دگرگونی، دولت ایران به دولت بریتانیا شکایت کرد و خواستار آن شد که آن دولت مطابق با ماده ششم عهدنامه پاریس برای رفع این مداخلات اقدام کند. ژرد راسل، وزیر خارجه بریتانیا در نوامبر ۱۸۶۳ در پاسخ به درخواست ایران، چنین نوشت: «دولت علیاحضرت [ملکه بریتانیا] با استحضار از این که موضوع مالکیت سیستان بین ایران و افغانستان مورد اختلاف است، باید از مداخله در این امر خودداری کرده و موضوع را به قدرت نظامی طرفین برای اعمال حاکمیت خودشان واگذار نماید»^۵.

در پی این مکاتبات، امیرعلم خان سوم قوایی به شرق هیرمند فرستاد و توانست نیمه اشغال شده سیستان را بازپس گیرد. حکومت کابل به حکومت بریتانیا در هند عارض شد و دولت ایران نیز به مقامات لندن شکایت کرد، و هر یک خواهان آن شدند که انگلیسی ها در این امر مداخله کنند.

کلد اسمید و تقسیم بلوچستان

ایالت بلوچستان که از رود هیرمند در شمال تا سواحل اقیانوس هند در جنوب، و از کرمان در غرب و رود سند در شرق وسعت دارد در طول دوران حاکمیت صفوی تحت اقتدار ایران قرار داشت. در پی اقتدار نادرشاه، بلوچستان که برای مدتی دچار هرج و مرج شده بود، از نو در قلمرو ایران قرار گرفت. با مرگ نادرشاه، تعدادی از رؤسای طوایف ادعای استقلال کردند. نصیرخان که از سوی احمد خان ابدالی به حکومت کلات منصوب شده بود در ۱۷۷۳، در پی مرگ احمدخان ادعای استقلال کرد و حکومت بریتانیا در هند نیز که در آن موقع برای توسعه دایره نفوذ خود رو به غروب در حال تدارک بود، از وی در برابر فشارهای ایران حمایت کرد. در پی مرگ نصیرخان کلاتی در ۱۷۹۵، بلوچستان میان رؤسای محلی تقسیم شد؛ برخی از آن ها تحت حمایتی بریتانیا را پذیرفتند و برخی نیز نسبت به ایران وفادار ماندند. این دگرگونی باعث شد که آن حدود به دو بخش بلوچستان انگلیس (کلات) و بلوچستان ایران تقسیم شود.

محمدشاه قاجار برای اعاده اقتدار ایران بر بلوچستان وارد عمل شد و در ۱۸۴۹ رؤسای شورشی بمپور را سرکوب و آن منطقه از نو تحت اقتدار ایران درآمد. چندی بعد ابراهیم خان ظهیر الدوله که به ایالت کرمان منصوب شده بود توانست اقتدار دولت را بر شهرهای نیکشهر کنونی، قصرقند و سرباز اعاده کند. تا پیش از این، دولت ایران بر اساس توافقنامه ای با اعراب مسقط اداره بندر چاه بهار و اطراف آن را بدان ها واگذار کرده بود^۶. بشاگرد نیز در ۱۸۷۴ از نو تحت حاکمیت مستقیم ایران قرار گرفت. از میان دیگر رؤسا و خوانین منطقه، خان کلات که تحت حمایت انگلیسی ها قرار گرفته بود،

استقلال خود را حفظ کرد و برخی از دیگر خوانین محلی نیز سعی داشتند وضعیت نیمه مستقل خویش را حفظ کنند.

دولت بریتانیا که برای امتداد خطوط تلگرافی خود از گواتر به جاسک و تنگه هرمز به یک حوزه مرزی مشخص نیاز داشت، هرج و مرج موجود را مُخل روابط ایران و انگلیس دانسته و برای رفع آن، وارد کار شد. در ۱۸۷۰ دولت های ایران و انگلیس توافق کردند که حل و فصل اختلافات مرزی موجود را به حکمیت واگذار کنند و کمیسیونی نیز برای تعیین حدود تشکیل شد. در ۱۸۷۱ سر فردریک گلداسمید و میرزا معصوم خان انصاری مأمور رسیدگی به این امر شده و کار خود را آغاز کردند. با توجه به بی اعتمادی متقابل هر یک از این دو هیئت، اقدامات جاری با تأخیر بسیاری توأم شد^۷ و کمیسیون فقط موفق شد که در مورد مسیر مرزهای مورد بحث فقط از خلیج گواتر تا جالق پیشنهادهایی را مطرح کند. در این میان، در مورد شهر کوهک واقع در کنار رود مَاشکَل رود اختلاف نظری اساسی پیش آمد و قرار شد هرگونه توافقی در این زمینه به بعد موکول گردد. به محض بازگشت گلداسمید در ۱۸۷۲، ابراهیم خان ظهیر الدوله موفق شد کوهک و بخش هایی دیگر از دره مَاشکَل را تصرف کند. این اقدام همراه با مناقشات فزاینده ای که بین برخی از طوائف ایرانی و نوشیروانی های خاران پیش آمده بود باعث شد که اختلافات موجود میان ایران و حکومت بریتانیا در هند افزایش یابد و اقدامات دیگری برای حل این مسائل مرزی آغاز شود.

در ۱۸۹۵ یک کمیسیون مرزی دوم برای تعیین و تحدید تمامی خط مرزی از کرانه دریای عمان گرفته تا کوه ملک سیاه که نقطه تلاقی مرزهای ایران، افغان و کلات (پاکستان کنونی) بود، تشکیل شد. اختلاف نظرهایی که بین هیئت به وجود آمد این بار نیز باعث شد که در مورد مناطقی چند، توافق هایی صورت نگیرد. اگرچه خط مرزی معین شد، ولی تحدید نهایی آن در بسیاری از موارد ناتمام ماند: «تحدید حدود فقط از رود مَاشکَل، شش و نیم مایل به شرق از جنوب کوهک به حاشیه جنوبی هامون مَاشکَل و بدین ترتیب در محوری به طول یازده میل در جهت غرب، جنوب و جنوب غربی در سمت راست حاشیه رود طلاح که در مجموع فاصله ای مشتمل بر ۱۲۶/۲۵ مایل را در بر می گرفت»^۸.

بر اساس توافق نامه تحدید حدود که در ۲۴ ماه ۱۸۹۶ بین طرفین در جالق منعقد شد، کوهک به عنوان بخشی از قلمرو ایران شناخته شد. بر اساس این توافق نامه حدود مرزی به قرار زیر بود: «شمالاً از ستون شماره یازده به طرف رودخانه طلا تا نقطه تلاقی آن با رودخانه میرجاوه، خط مرزی می شود. از این نقطه تلاقی خط مستقیمی تا نزدیک ترین حاشیه ارتفاعات میرجاوه که رسوب ناشی از رود میرجاوه را در سمت شمال محدود می کند خط مرزی بعدی را تعیین می کند. بدین ترتیب خط مرزی در سمت شمال به بالاترین نقطه کچکوه می رسد. این خط از بالاترین نقطه کچکوه به صورت مستقیم به بالاترین نقطه ملک سیاه کوه امتداد می یابد»^۹.

ایرانیان برای نظارت و بررسی حدود مرزی فوق‌الذکر مأموری اعزام نکردند و هلدیچ (کمیسیونر مرزی انگلیسی) خود به‌تهایی به کارش ادامه داد. نتیجه آن شد که این خط مرزی بدون آن که با عوارض جغرافیایی واقعی تطابق داده شود، صرفاً بر روی نقشه‌های موجود علامت‌گذاری و توصیف شود؛ نقشه‌هایی که پس از چندی عدم دقت آنها ثابت گردید. چندی بعد باز هم بین طرفین اختلافاتی به‌ویژه در مورد وضعیت میرجاوه پیش آمد. در سلسله یادداشت‌هایی که در سال ۱۹۰۲ بین ایران و انگلیس رد و بدل شد، هر دو طرف موافقت کردند که یک کمیسیون حکمیت دیگر تشکیل شود. ولی بالاخره در سیزدهم مارس ۱۹۰۵، دولت بریتانیا حاضر شد در مقابل اخذ امتیازاتی در سیستان حاکمیت ایران را در میرجاوه به رسمیت بشناسد. در این زمان، انگلیسی‌ها برکناری امیرعلی اکبرخان خزیمه را از حکومت قائنات به‌عنوان وهنی در برابر رقبای روسی خویش تلقی می‌کردند. بر رغم توافق ۱۸۹۶ و امتیاز ۱۹۰۵ انگلیسی‌ها در مورد میرجاوه، دو قسمت از این مرزها کماکان نامشخص باقی ماند. نخست محور خلیج گواتر به‌مأشکل رود و دوم بخش جنوب‌غربی هامون به کوه ملک سیاه. علیرغم آنکه دولت پاکستان کماکان بر سر این دو منطقه با ایران در حال مذاکره است، ولی هنوز بخش‌هایی از این خط مرزی وجهی نهایی و قطعی نیافته‌اند.

حکمیت گلداسمید و تقسیم سیستان

با توجه به شکایات دولت ایران و حکومت کابل به بریتانیا در مورد مسائل مرزی فی‌مابین، در سال ۱۸۷۰ سر فردریک گلداسمید مأمور شد در مورد مناقشات سیستان حکمیت کند. وی سال ۱۸۷۱ را به تعیین حدود مرزهای ایران و بلوچستان انگلیس (پاکستان کنونی) گذراند و سال بعد را نیز به بررسی نقاط مرزی سیستان. امیرعلم خان خزیمه که نسبت به مقاصد انگلیسی‌ها بدبین بود موافقی را بر سر راه هیئت مزبور پیش آورد. و در نهایت با استفاده از قدرت و نفوذ محلی خود، انگلیسی‌ها را متقاعد ساخت که کوتاه ساختن دست ایرانی‌ها از کل سیستان، اقدام نادرستی است. گلداسمید در گزارشی به حکومت بریتانیا در هند نوشت: «امیرقائن از قدرت فراوانی برخوردار است. کمیسیونر ایران به بازی خود مشغول است و با اشاره به نامه‌لرد راسل چنین استدلال می‌کند که هیچ‌یک از نقاط متصرفه‌کنونی نباید موضوع بحث قرار گیرد»^{۱۰}. مقامات لندن، براساس این اطلاعات از ژنرال پولاک مشاور کمیسیونر افغانستان که از سوی امیرعلم خان اجازه ورود به سیستان را نیافته بود، پرسیدند: «ایران بخش عمده سیستان را با چنان اقتداری در دست دارد که هرگونه حکمیتی خواهی نخواهی به نفع ایران خواهد بود. ولی آیا چنین مرزی [رود هیرمند] اگر چه کاملاً مطلوب نخواهد بود، ولی آیا منافع افغان‌ها را به اندازه کافی برآورده خواهد کرد؟»^{۱۱}.

بالاخره، حکمیت گلداسمید بر آن قرار گرفت که سیستان به دو بخش درونی و برونی تقسیم شود. ایران، بخش درونی سیستان را در اختیار داشته‌باشد و افغانستان بخش برونی آن را. شاخه

اصلی رود هیرمند به عنوان حد فاصل دو کشور معین شد. اگرچه در توضیح این تصمیم سوابق تاریخ و متصرفات موجود به عنوان مبنا مورد استدلال قرار گرفت، ولی این تصمیمی نبود که ایران آن را با میل بپذیرد و بالاخره از امیرعلم خان خواست بخش شرقی قلمرو خود را که اراضی و روستاهای تحت تملک وی را در آن سوی رود هیرمند شامل می شد، به افغانستان واگذار کند.

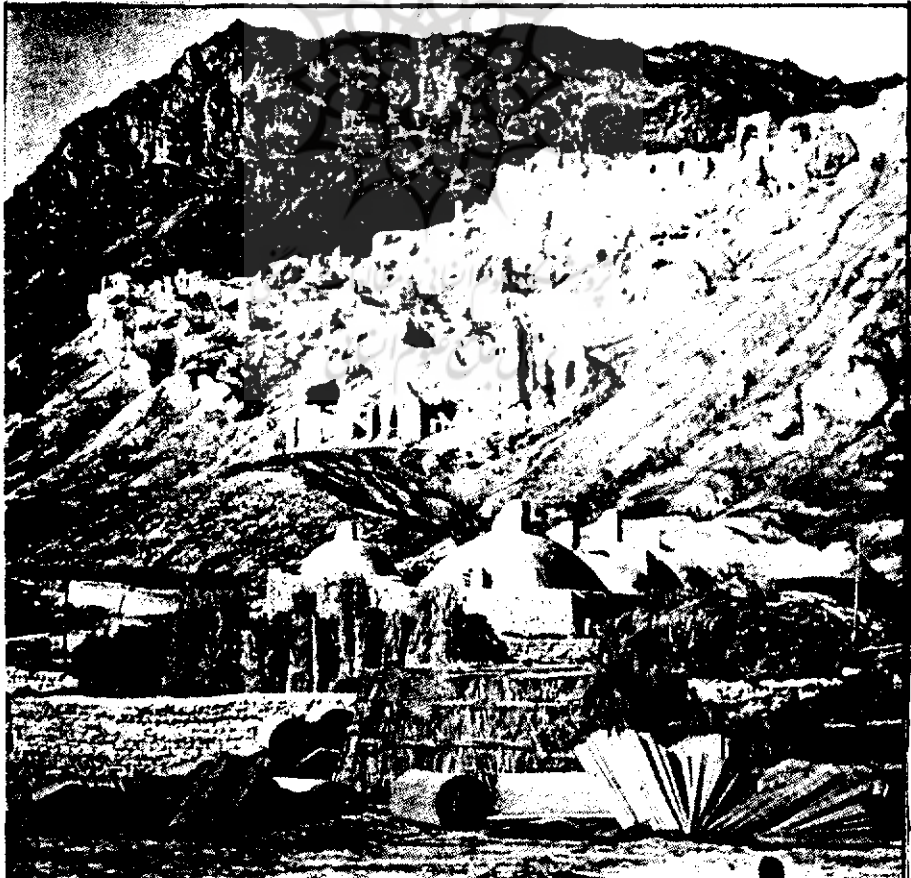
حکمت مک لین در مورد مرزهای خراسان

مرزهای خراسان که بخش شمال شرقی مرزهای ایران را تشکیل می دهد، در مجموع ۸۱۹ کیلومتر امتداد دارد که از دهانه ذوالفقار در شمال آغاز شده و به کوه ملک سیاه در جنوب منتهی می شود. کار تحدید حدود بخش اصلی این خط مرزی پس از پایان کار کمیسیون حکمت گلداسمید تمام شد. این خط مرزی حاصل کار حداقل سه کمیسیون حکمت است که نخستین آن با تشکیل هیئت ژنرال مک لین در ۱۸۸۸ آغاز شد. این هیئت حکمت در آغاز برای رفع اختلافات ایران و افغانستان در مورد ناحیه هشتادان تشکیل گردید. مک لین مأمور شد حدود مرزی ایران و افغانستان را از دشت هشتادان - حدود صد کیلومتری غرب هرات - تا دهانه ذوالفقار که نقطه تلاقی مرزهای ایران و افغانستان و روسیه است، مورد بررسی قرار داده و حدود آن را معین کند. کار هیئت مک لین در این حوزه تا ۱۸۹۱ به طول انجامید.

این خط مرزی ۱۰۳ مایل طول دارد و در مجموع ۳۹ نقطه مرزی را به هم متصل می کند. مظفرالدین شاه حاضر شد فقط در صورتی آن را بپذیرد که «تپه هشتادان (با وسمتی کمتر از دو آکر [۸۰۰۰ متر مربع]) جزو قلمرو ایران محسوب شده و کلمه هشتادان نیز در بخش ایرانی نقشه نوشته شود»^{۱۲}. مک لین موفق شد در پی ملاقات با مظفرالدین شاه در ژوئیه ۱۸۸۹، یعنی هنگام اقامت شاه در برایتون انگلستان در این مورد توافق او را جلب کند. به نوشته مک لین، شاه قاجار کوچک ترین اطلاعی از ماهیت مناقشه هشتادان نداشت^{۱۳}. در نقشه ای که ضمیمه گزارش وزارت امور خارجه بریتانیا در این زمینه شده بود، وضعیت مرز مورد نظر به قرار زیر توصیف شده است: «خط مرزی از نقطه شمالی گردنه کوه گدایانه عبور کرده، از روی مبدأ مجموعه قنات های جنوبی می گذرد، به نحوی که این ها [مبدأ قنات] در قلمرو افغانستان می ماند؛ و از آنجا به مبدأ قنات کوتاهی که در نزدیکی شمال تپه هشتادان قرار دارد می رسد و آن تپه را در بخش ایرانی خط مرزی منظور می کند. و از آنجا، از پای تپه نیز به سمت شمال تا خط الرأس ارتفاعات سنجدی امتداد می یابد. سپس خط مرزی در امتداد این ارتفاعات به سمت شرق به خط الرأس ارتفاعات بخش شمالی دهنه شورآب و از آنجا در یک خط مستقیم به نقطه ای واقع در کرانه دست چپ کال کله، سیصد یارد کمتر از نقطه ای که یک نهر قدیمی به سمت کافر قلعه جریان دارد، امتداد می یابد؛ آن گاه خط مرزی از کال کله به هریرود می رسد»^{۱۴}.

حکمت مک ماهون در مورد مرزهای سیستان

پس از خاتمه کار هیئت گلداسمید در مورد مرزهای سیستان در سال ۱۸۷۲ بازهم میان ایران و افغانستان در این زمینه اختلافاتی پیش آمد. در ۱۸۹۶ بستر رودخانه هیرمند تغییر کرد و بار دیگر به حکمت انگلیس احتیاج افتاد. کنل مک ماهون مأمور شد، سرپرستی این امر را بر عهده گیرد. وی پس از یک اقامت چندساله در آن منطقه، در ۱۹۰۳ به این نتیجه رسید که خط مرزی باید در محور بستر قدیمی رود قرار گیرد. حکمت وی نیز دقیقاً بر همان روال حکمت گلداسمید قرار داشت به استثنای این تغییر که وی دو سوم از آب هیرمند را به سیستان افغانستان که خشک و لایزرع بود، واگذاشت و یک سوم آن را به سیستان ایران که آباد و حاصلخیز بود. تعیین حدود مرزهای سیستان تا سال ۱۹۰۵ به پایان آمد. اینک خط مرزی از کوه ملک سیاه آغاز شده و در محوری به طول ۱۳۰ کیلومتر به سمت شمال غربی به هیرمند می رسید. سپس به سمت شمال منحرف شده و بدین ترتیب نصرت آباد (زابلی) را در ایران و چخانسور را در افغانستان قرار می داد. در ۴۸ کیلومتری شمال شرقی زابلی، خط مرزی به سمت غرب منحرف شده و حدود ۱۰۶ کیلومتر از بخش شرقی رود هامون گذشته به نقطه ای واقع در شرق قلّه سیاهکوه می رسیده که در مجموع ۲۷۷ کیلومتر طول داشت.



حکمت فخرالدین آلتای و مرزهای قائنات

تا اواسط سال های دهه ۱۹۳۰، از کل مرزهای خراسان مسافتی بالغ بر ۱۶۵ کیلومتر در بخش شمالی آن توسط هیئت مک لین و حدود ۲۷۷ کیلومتر از بخش میانی آن نیز توسط هیئت مک ماهون تعیین شده بود. ولی در این میان باریکه ای به طول ۳۷۷ کیلومتر که در واقع مرز قائنات و افغانستان را تشکیل می داد باقی مانده بود که هنوز تحدید حدود نشده بود. در این سال ها در مورد مالکیت موسی آباد یکی از آبادی های منطقه هشتادان که در نزدیکی بخش شمالی منطقه مرزی مشخص نشده قرار داشت و همچنین در مورد مالکیت یزدان که بخشی از املاک امرای قائنات و سیستان در آن واقع بود، مناقشاتی پدید آمد.

ایران و افغانستان هر دو تصمیم گرفتند این مناقشه را به حکمت واگذار کنند و این بار از دولت ترکیه خواستند که این کار را عهده دار شود. ژنرال فخرالدین آلتای مأمور رسیدگی به این بحث شد و پس از بررسی هایی ۳۷۷ کیلومتر باقی مانده بین خطوط مرزی کمیسیون مک لین و کمیسیون مک ماهون را معین کرد. بر اساس این خط مرزی که در ۱۹۳۵ روشن شد، آبادی و چشمه های موسی آباد به ایران واگذار شد و قشلاق شرق موسی آباد نیز که موطن برخی از طوایف افغانی بود، به افغانستان رسید.^{۱۵}

ناحیه یزدان که بخشی از قلمرو سنتی امرای قائنات و سیستان محسوب می شد، در این موقع در مالکیت امیرمحمدرضاخان خزیمه قرار داشت. افغان ها در توضیح ادعای مالکیت خود بر این حدود مدعی شدند که نیای برخی از عشایر محلی افغانستان در یزدان به خاک سپرده شده اند. پس از تحقیقاتی چند، روشن شد که این عده کسانی بوده اند که پس از دستبردی به قائنات در تعقیب نیروهای خزیمه کشته شده و در آنجا به خاک سپرده شده بودند.

بالاخره در این بخش نیز مظهر قنات قدیمی ای که در اوایل قرن احیا شده بود، در بخش ایرانی مرز باقی ماند و مبدأ قنات و بخشی از اراضی و باغ های خزیمه ها نیز به افغانستان واگذار گردید. در قسمت جنوبی ناحیه یزدان نیز قنات مشابه و همچنین یک معدن نمک مهم وجود داشت که قنات به همان ترتیب سابق و معدن مزبور نیز به صورت بالسویه بین ایران و افغانستان تقسیم شد. دولت های ایران و افغانستان هر دو حکمت فخرالدین آلتای را پذیرفته و تحدید حدود این ناحیه نیز در همان سال تمام شد.^{۱۶}

توافق سال ۱۳۱۸ در مورد آب هیرمند

از همان سال های بین دو جنگ جهانی با توجه به اقدامات افغانستان برای بهره برداری از آب هیرمند به میزانی به مراتب بیش از دو سومی که بر اساس حکمت مک ماهون در ۱۹۰۳ حقتش بود، بین دو کشور اختلافاتی پیش آمد. در ۱۹۳۱ / ۱۳۱۰ گزارش شد که افغان ها دست به کار تعمیر نهر

قدیمی شاهی بالای بند سیستان شده اند که اگر مورد بهره برداری قرار گیرد، سیستان ایران از آب محروم خواهد شد^{۱۷}. اختلاف نظر موجود در این زمینه، حتی پس از پایان کار هیئت حکمیت آلتای نیز ادامه یافت و در پی مذاکراتی که بین ایران و افغانستان صورت گرفت، آن دو در ۱۹۳۹ / ۱۳۱۸ ضمن انعقاد قراردادی توافق کردند خط وسط رود را مرز قرار داده آب آن را بالمنصفه بین دو کشور تقسیم کنند^{۱۸}. در ماده اول این قرارداد از: «تقسیم بالمنصفه میزان آبی که به بند کمال خان می رسد»^{۱۹} صحبت شده بود. این قرارداد اگرچه از نقطه نظر ایران گام مثبتی در حل و فصل اختلافات طرفین محسوب می شد، ولی نتوانست مناقشات مرزی را پایان بخشد. چندی بعد دولت افغانستان با کمک آمریکایی ها، سدها و کانال هایی را بر هیرمند احداث کرد که باعث شد بیش از نیمی از آب های این رودخانه پیش از آن که به مرز ایران برسند، در مجاری دیگر سرازیر شده و بدین ترتیب بخش مهمی از اراضی حاصلخیز و پر جمعیت سیستان از آب محروم گردد.

مناقشات جاری در مورد هیرمند، حتی به رغم انعقاد پیمان سعدآباد در سال ۱۹۳۷ که تأیید تلویحی دیگری بود بر مرزهای موجود منطقه ای^{۲۰} نتوانست به این اختلافات پایان دهد. افغانی ها کماکان به بهره برداری غیرمجاز خود از آب هیرمند پیش از رسیدن به بند کمال خان ادامه دادند و وضعیت دشوار موجود را دشوارتر از پیش ساختند.

در ۱۹۴۵ دولت افغانستان برای احداث سدها و کانال هایی بر رود هیرمند با شرکت های آمریکایی رشته قراردادهایی منعقد کرد. در عرض هشت سال در فاصله سال های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۷ سد آبگردان بغرا در گریشک و همچنین کانال ۷۰ کیلومتری بغرا با ظرفیتی معادل ۱٫۵ میلیون فوت مکعب آب، احداث شد. بر شعبه ارغندآب رود هیرمند نیز سدی احداث شد و در پی این تأسیسات احداث کانال های دیگری نیز در این حوزه باعث شد که سیستان ایران از لحاظ آب در مضیقه قرار گیرد. سیستان که از دیرباز به عنوان انبار غله خراسان معروف بود و حیات اقتصادی اش به جریان آزاد رود هیرمند و دریاچه هامون بستگی داشت، در عرض مدت زمانی کوتاه باروری و حاصلخیزی خود را از دست داد. در اوائل قرن بیستم چی پی تیت، جهانگرد انگلیسی تالاب دریاچه هامون را حدود ۲٫۴ هزار کیلومتر مربع برآورد کرده بود که طول آن از شمالشرقی به جنوب غربی به حدود ۹۵ کیلومتر می رسید و عرض آن نیز در عریض ترین نقطه اش، ۵۶ کیلومتر بود^{۲۱}. کلنل بیت همچنین در توصیف عوارض جغرافیایی دریاچه هامون در اوایل قرن از نزارهای آن می نویسد که در بخش شرقی رود چندین کیلومتر وسعت داشت^{۲۲}.

دریاچه هامون به تدریج ناپدید شد و همراه آن تقریباً تمامی نیزاری که به وصف آمد. دریاچه هامون فقط آب بخش های مرکزی و غربی سیستان را تأمین نمی کرد، بلکه با امکان ماهیگیری، حمل و نقل کالا و مسافر و همچنین تعلیف رمة ها نقش اقتصادی گسترده تری نیز داشت. ولی با از میان رفتن تدریجی آن نه فقط فعالیت های اقتصادی جنبی در این زمینه از میان رفت که بسیاری از زارعان

محلی نیز مجبور شدند سیستان را ترك گویند. سرریز شدن مجدد رود هیرمند در سال های اخیر که باعث احیای موقت دریاچه هامون شده است، بیش از آن که بیانگر دگرگونی خط مشی های دولت افغانستان باشد، از مختل شدن چیرگی - سیاسی و فنی - آنها بر رود مزبور حکایت دارد.

دولت ها و مردم ایران خو کرده اند که با مرزهای بین المللی کشور که بیشتر در دو قرن اخیر شکل گرفته است، زندگی کنند. البته از دست رفتن بخش هایی از قلمرو ایران در اثر ناتوانی و نادانی حکام کشور در آن دوره باعث تأسف است. تلاش های برخی از حکمرانان محلی مانند خزیمه های قائنات و سیستان برای حفظ منافع ایران در مجموع بی اثر نبوده است. در نقاطی که منافع این خاندان های محلی با خط مشی های ملی همخوانی می یافت، ایران از حضور و فعالیت های نخبگان محلی خود، بهره می گرفت؛ و در نقاطی که مقامات مرکزی ایران برخلاف توصیه های حکمرانان محلی تابع خویش عمل می کردند نیز چنان که تحولات مرزی ایران در سیستان و توابع نشان می دهد، نتیجه مثبت نبود.

یکی دیگر از عواملی که بر وضعیت مرزهای شرقی ایران تأثیر مهم و چشمگیری نهاده است، تقسیم و تفرقه مردمانی است که از لحاظ قومی و ریشه های مشترک تاریخی، همسانی بسیار دارند. از سوی دیگر، وضعیت مبهم و ناروشن مرزی به گونه ای که در بخش های مرکزی سیستان وجود دارد وضع را به گونه ای بر مردمان محلی به ویژه روستائیان دشوار ساخت که بسیاری از آنان وادار به ترك دیار خود شدند. اختلافات موجود بر سر رود هیرمند و شعب آن، بر روابط ایران و افغانستان تأثیر بسیار نامطلوبی نهاده است و تا موقعی که این گونه اختلافات مرزی به صورتی عادلانه حل و فصل نشود، همکاری و همراهی کلی میسر نخواهد بود.

یادداشت ها

- ۱- پرویز مجتهدزاده، «بر سیستان و هیرمند چه گذشت؟»، رهاورد ۲۵، زمستان ۱۹۹۰، صص ۷۱-۲۶۲.
- 2- Sir John McNeil to Viscount Palmerston, 11 april 1838.fo 539/1-10.
- ۳- فصل ششم معاهده پاریس، مورخ ۲ مارس ۱۹۸۵؛ متن انگلیسی F.O. 643 متن فارسی، ع. وحید مازندرانی، راهنمای عهد و عهدنامه های تاریخی ایران، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۱، ص ۳۲۴.
- ۴- همان.
- 5- A. Bilgrami, *Afghanistan and British India*, 1945 (New Delhi: Sterling

Publishers, 1972).

6.Rev. G. P. Badger to the Government of Bombay, 5 June 1861. fo 60/385.

۷- برای آگاهی بیشتر، مجتهدزاده، پشین.

8.Foreign Office Memorandum, "Persia's frontiers with Baluchistan",11. e101361/4029/34 in F.O. 371/45507

9.ibid

10.Goldsmid to Foreign Secretary, Calcutta, 12 april 1872. F.O. 60/392

11.Foreign Secretary, Calcutta, to General Pollock, 27 April 1872. F.O. 60/392

12.Telegram from British Minister at Tehran to Viceroy of India, 7 December 1889. F.O. 60/538.

13.Notes of Maclean's Interview with Shah at Brighton. F.O. 60/538.

14.Memorandum, undated. F.O. 60/538.

15.British Legation, Tehran, to Foreign Office, 10 January 1935. F.O. 371/19408.

16.British Legation, Tehran to Foreign Office, 22 May 1935. F.O. 371/19408

17.Telegram from Government of India to Secretary of State of Foreign Affairs, London, 16 November 1931. F.O. 371/15550.

18.British Legation, Hehran, to Foreign Office, 14 November 1935. F.O. 371/19408.

۱۹- ترجمه متن فرانسه در Journal de Teheran. FO 371/19408.

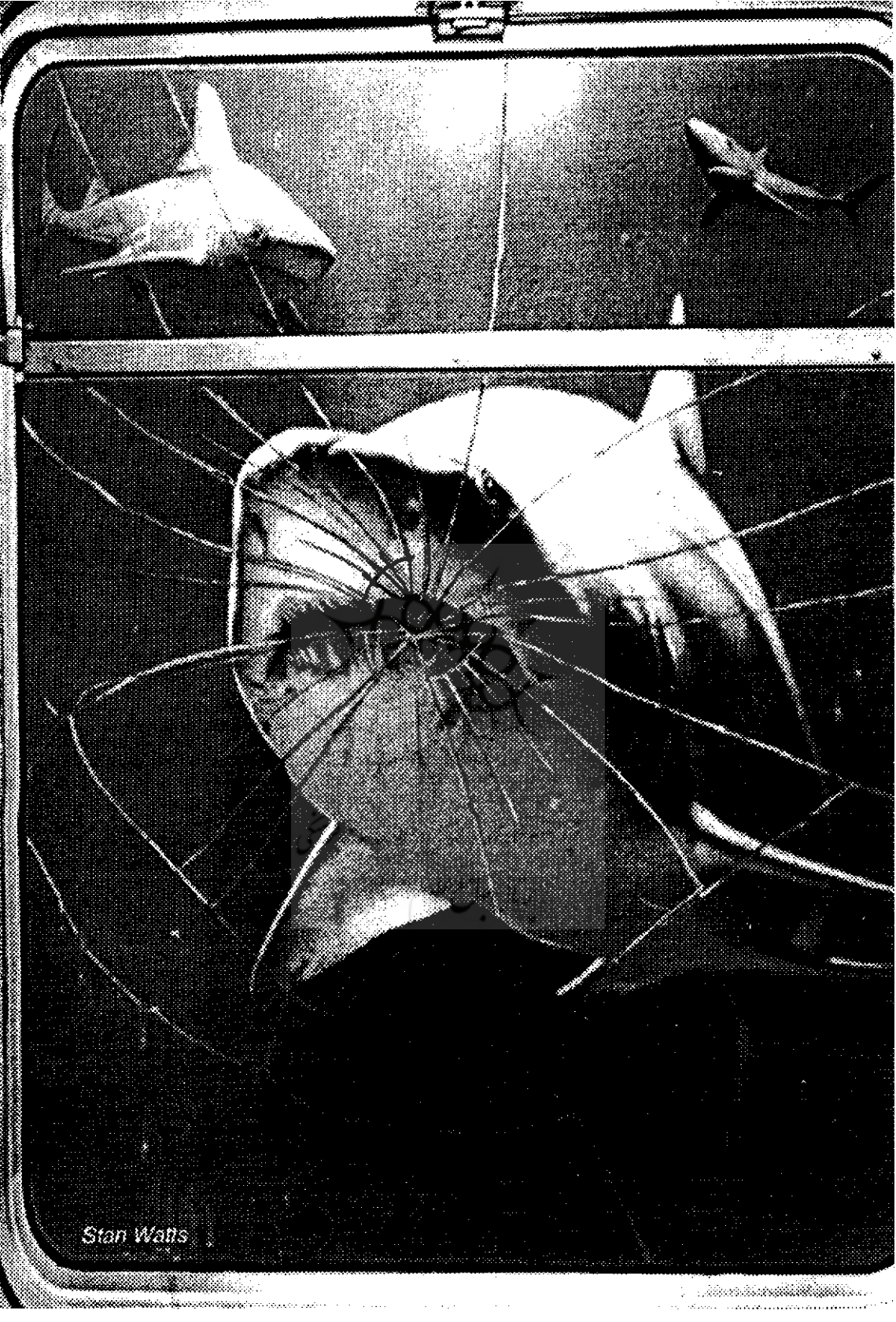
۲۰- ایران و افغانستان نیز همانند ترکیه و عراق از امضاکنندگان پیمان سعدآباد بودند.

21. G. P. Tate, **The Frontiers of Baluchistan**, 237 (London: Withwrby, 1909).

22.Lt. Col. C. E. Yate, **Khorasan and Sistan**, (Edinburgh & London: Wiliam Blackwood, 1900).



پرتال جامع علوم انسانی



Stan Watts